

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید موسی عثمان هستی

۱۸.۰۵.۰۹



سید موسی عثمان هستی مارک توین افغان

مگر تا حال مرا نشناختی ؟

من این
حرفهارا
از پدرم
شنیده ام
هر وقت که
دشمن بالای تو
حمله کرد
تو در جامعه
نقش انسانی خود را
بازی کرده ای
چه (حمله دشمن امریست طبیعی)

بگفته بزرگان

و

مادرم

میگفت:

ترا در مغاره های کوه

هندوکش از

همان بطنی که

زردشیت

بد نیا آمده بود

بدنیا آورده ام

در شانه های تو

کردار نیک

گفتار نیک

پندار نیک

با دستان فرشته های

پاک نقاشی شده بود

دردریای خروشان که

از گریبان این کوه

سرازیر می شد

ترا بالای تخته

سیاه

سنگی که دردیارمن

مقدس بوده

از کهکشان های

دور

فرود

آمده بود

بر چادر محمد(ص)

گذاشته

نشده بود

ترا بر آن تخته

انداختند

غبار وجود ترا

فروشستند

کهواره مرا

سنگ تراشان و ظنم از

صخره های سیاه

کوه با با

درست کردند

در گوش من

پدرم

با صدای هیبت ناکی

که داشت

اذان سرافرازی

غرور

خود گذری

بی ترسی

وطن پرستی

مقاومت
حمله حیدری
سر کوب کردن دشمن را
زمزمه کرده
مادرم
مرا با
کمر بند رستم
سخت
در آن گهواره سنگی که
برایم ساخته بودند
با دستان خود بسته
کرده بود

خون رگ مادرم از
رگ های شیر مردان و شیر زنان در
جریان بوده
من از پستانی شیر خورده ام
که شیر، شیر در آن
پستان جریان
داشته

خانواده من
از عقب نشینی
اسارت
برده و برده داری
نفرت داشته
بر بالین گهواره من
مادرم لا لای
شهامت خوانده است
آن صدا در
گوشم
هنوز باقیست

من از زبان مادر خود
شنیده ام
که من هیچ وقت
گریه نمی کردم
هیچ کس
اشک مرانیده

مادرم
می گفت:
وقتیکه خنده
ترا می خواستم
ببینم
ترا از گهواره سنگی
باز می کردم
به روی ریگ هانیکه
عوض
قالین
هموار کرده
بودم

ترا
برهنه
بر روی فرش ریگی
می گذاشتم
خزنده وگزنده های که
در آن مغاره بود
ترا می گزیدند
خصوصاً مار وگژدم
آن وقت از
گزیدن مار وگژدم
خنده
در لبان تو
نقش می بست

مادرم
می گفت:
وقتی کوچک بودم
از سامان بازی
اطفال
خوشم نمی آمد
من با صخره ها
و شتر خار ها
بازی می کردم
از پوشیدن کفش های
انگلیسی
امریکائی
چینی
پاکستانی
ایرانی
روسی
ازبکی
اورپائی
عربی
نفرت داشتم
با پیزاروطن
پایم آبله نمی شد

مادرم
می گفت:
که در برابر
تکه های ساخت خارج
سخت حساسیت المی
داشتم
با کرباس وطن
تنم سازش داشت
وقتیکه
خامه بدست گرفتم
طنز نویسی
واشعار رزمی نوشتم
بر نام خودم

نه بر نام مستعار
آن روز ها
که سیزده سال
داشتم
با روز نامه ها
چرايد
مجلات
می نوشتم
امروز بر کهکشان های
انتر نتي می نویسم
تا زنده ام
می نویسم
این القاب
بر من کوچک است
(پدر طنز معاصر افغانستان)
تا روزی می نویسم
که القاب
بزرگتری
نصیب من
شود
من ایمان دارم
نگین
الماسی
پُر جلاي
انگشت
تاریخ روشن
وطنم هستم ومیباشم
همیشه از
دوستانم کرده
در شهرت انسانی وقلمی من
نقش دشمنان
خوادم
ودشمنان انسان وانسانیت
بیشتر و برجسته تر بوده
خصوصاً
در کهکشان های
انتر نتي

صمیمانه از
دشمنان و
کسانیکه بد بین من استند
تشکر می کنم
امید است که با
تخریب خویش
شهرت نیک مرا
افزون سازند